



گفت و گوی صبا با عوامل نمایش «چه کسی از ویرجینیا وولف می‌ترسد؟»

# روایتی از یک رویای ف...

فاطمه حمیره گفت و گو  
«چه کسی از ویرجینیا وولف می‌ترسد؟» نوشته ادوارد آلبی، به کارگردانی شیرین فرخنده‌نژاد و با حضور میکائیل شهرستانی به عنوان طراح و مشاور کارگردان در خانه نمایش داروی صحنه است. در این نمایش علی کشوری، الهام رضایی، شیمازاد پور، میثم نیک‌خواه، دلارام زرگر و مهدی ارجمند ایفای نقش می‌کنند. خبرنگار صبا با علی کشوری بازیگر نقش جورج، شیرین فرخنده‌نژاد کارگردان این اثر و الهام رضایی بازیگر نقش مار تا به گفت و گو نشستند و در پی می‌خوانید.

علی کشوری بازیگر نقش جورج:

تئاتر بازدارنده خشونت در جامعه است

آقای کشوری درباره حضورتان در این نمایش به عنوان بازیگر نقش جورج بگوئید که چطور انتخاب شدید؟

من از شاگردان قدیمی استاد میکائیل شهرستانی هستم و سال‌های زیادی است که با ایشان در نمایش‌های مختلف همکاری داشته‌ام. به طور معمول استاد شهرستانی در آثاری که با هم کار می‌کنیم به من اعتماد می‌کنند و نقش‌های مقداری سخت و پیچیده که طراحی‌های بیشتری نیاز دارد را به من می‌سپارند و نقش جورج در این نمایش نیز از آن جمله است.

نقش جورج بسیار از شخصیت خودم فاصله دارد و از آن جمله نقش‌های خاصی است که نیاز به طراحی و ساختن دارد. ماسعی کردیم همیشه حتی در کارهایی که مقداری تنه به تیپ می‌زند به سمت تیپ نرویم و از هیچ اثر دیگری هم وام نگیریم و تلاش کرده‌ایم با مشورت استاد شهرستانی به کار کتری برسیم که از نظر بدن و بیان برای اولین بار در جهان هنرهای نمایشی خلق می‌شود.

نقش جورج در این نمایش چه ویژگی‌هایی دارد و چه چالش‌هایی برای شما به عنوان بازیگر داشت؟

جورج استاد دانشگاه است اما نه یک استاد معمولی. متن نمایشنامه کلیدهایی را برای خلق این شخصیت به بازیگر می‌دهد که بسیار کمک کننده است. ما با شخصیتی طرف هستیم که در این تئاتر یک کنش نمایشگری دارد. او در قالب یک میهمانی، بارها و بارها بازی‌هایی را ترتیب می‌دهد که همراه با همسرش هم یک روند داستانی را طی می‌کند و هم لجبازی‌ها و سرگرمی‌های خاص خودشان را راه می‌اندازد. این دو به عنوان زوجی که صاحب فرزندی نیستند و زندگی آنها ملال آور شده و عشق زیادی بین آنها نیست شاید برای آن که کنار هم تا امروز طاقت بیاورند بازی‌هایی را ترتیب می‌دهند.

این شخصیت می‌طلبید که طراحی کار کتر خاصی داشته باشد که بتوانیم هم نمایش‌های داخل این نمایش را به گونه‌ای جذاب و منحصر به فرد با صدا و بیان متفاوت اجرا کنیم که برای مخاطب جذاب باشد و هم منطبق خود نمایشنامه رعایت شود. در طول چندین ماه تمرین منسجم زیر نظر آقای شهرستانی و خانم فرخنده‌نژاد سعی کردیم که این داستانک‌ها را با شخصیت‌های جذاب آن تلفیق کنیم. جورج خودش یک شخصیت محوری جذابی دارد و هر بار در این داستانک‌ها یک تیپ جدید می‌سازد.

جورج و مار تا در این نمایش، شخصیت‌هایی هستند که یک رویای آمریکایی به فنا رفته را به نمایش می‌گذارند. رویایی که جز یک تنه پوک و تهی چیزی از آن باقی نمانده است. رویایی که قرار بود خوشبختی را به ارمان بیاورد و ظاهر یک زندگی ایده‌آل و همراه با امکانات را دارد. جورج استاد دانشگاه و همسرش دختر رییس دانشگاه است و باید یک زوج خوشبخت و فریخته باشند اما در حقیقت این طور نیست و در این نمایش با جهان هولناک میان آنها آشنا می‌شویم. دلخوشی آنها یک کودک خیالی است که تربیت می‌کنند و سر تربیت این کودک خیالی هم بحث و جدل دارند و در ادامه داستان وقایعی پیش می‌آید که خودشان دست به خود تخریبی می‌زنند و این دلخوشی را هم از خودشان می‌گیرند. در این کشمکش‌های فزاینده‌ای که میان آنها وجود دارد، بی‌رحمانه به هم می‌تازند و این کودک و دلخوشی‌هایشان را در خیالشان هم نابود می‌کنند. البی نویسنده اثر، این نقد را به رویای آمریکایی وارد می‌کند که زندگی مدرن با هم پیشرفت‌هایی که به لحاظ مادی به همراه داشته است اما از اخلاق، احساس، ایثار و دیگر خصال خوب انسانی آرام آرام تهی می‌شود و این یک هشدار جدی به جامعه است. این اثر که یک ژانر تلفیقی از نمایش ابزورد و کمدی سیاه با یک متن سنگین درام است، بازی‌های بسیار حساب شده و جدی می‌طلبد و در آوردن این شخصیت‌ها کار بسیار سختی است به طوری که بازیگر باید بتواند خوب موقعیت‌شناسی کند، بزنگاه‌ها را خوب بشناسد که چه وقت سراغ غرق شدن در درام برود و بازی رئالیستی ارائه کند و کی لحظات فانتری کمدی سیاه را خلق کند. این موقعیت‌شناسی به ویژه در کار کتر جورج بسیار مهم و جدی بود

و ما هم ماهها تلاش کردیم که این داستان درست و خوب در بیاید که طوری که نه آنقدر سراغ بازی فانتری برویم که باور پذیری آن به مشکل بخورد و یا تبدیل به تیپ شود و نه آنقدر در بازی رئالیستی غرق شویم که تنها یک درام ساده را در بیاوریم و خوشبختانه تا امروز واکنش‌های مثبتی را دریافت کرده‌ایم.

این نمایشنامه معروف بارها در سراسر جهان روی صحنه رفته است. شما برای نزدیک شدن به نقش خودتان چه کردید؟ آیا به تماشای بازی دیگر بازیگران ایرانی و خارجی در این نقش نشستید؟

شاید خیلی از دوستان تئاتری در این موقعیت‌ها تصمیم بگیرند که سراغ دیدن آثار دیگر نروند که روی بازی آنها تاثیر نگذارد اما من به شخصه همواره سعی می‌کنم هر تعداد روایت‌ای جدی که درباره یک اثر صورت گرفته است، ببینم نه به منظور وام گرفتن از آنها بلکه برای آن که آنها را نقد کنم و تکرار نکنم. بنابراین این نمایش‌ها را می‌بینم تا بدانم جای چه ایده‌ای خالی است و چه چیز جدیدی را می‌توانم به آن اضافه کنم.

فکر می‌کنم بهتر است ما آثار را ببینیم که فلسفه درونی آنها را کشف کنیم چرا که هر اثری زوایای تازه‌ای را ارائه می‌کند که در فضای فلسفی یک اثر می‌تواند کمک کننده باشد اما در زمینه فرم و ساختار بدنی و بیانی یک شخصیت سعی می‌کنم از هر آنچه می‌بینم فاصله بگیرم.

شخصیت‌هایی که تاکنون بازی کرده‌ام از جمله شخصیت جورج در این نمایش هیچ شبیهی در سینما و تئاتر ندارد و این متفاوت بودن کلیت این نمایش از دیگر آثار اجرا شده از جمله با نسخه سینمایی آن و همچنین شخصیت جورج، نکته‌ای است که دیگر هنرمندان سینما و تئاتر که به تماشای این نمایش نشستند به آن اشاره کردند. ضمن این که این متفاوت بودن دور از متن اثر نبود.

فکر می‌کنید در شرایط امروز ایران که مسائل و مشکلات زندگی شخصی و اجتماعی مردم با چالش‌های بسیاری روبروست، بازی در چنین نقش‌های پرچالش و پرتنشی چقدر

می‌تواند مخاطب را با خود همراه کند؟

این که مخاطب امروز در چه شرایطی است بسیار تعیین کننده است و هر هنرمندی هم برای مخاطبانش اثر تولید می‌کند و به این نکته توجه دارد که جامعه و مردمش چه نیاز دارند اما با این حال این که به طور صددرصدی به سمت مخاطبان حرکت کنیم نیز درست نیست. رسالت ما شاید این است که همزمان با رضایت مخاطب او را به سوی خاصی که احساس می‌کنیم درست است، رهنمون کنیم و ایده‌ای به او بدهیم.

در هنر بناست که دنیای وارونه شده و خارج شده از تعادل را به تعادل برگردانیم. وقتی شرایطی را در یک اثر هنری نشان می‌دهیم اگر راه حل جدی برایش نداریم دست کم می‌توانیم یک شمع روشن کنیم و یک کورسوی امید را به مخاطب نشان دهیم. اشاره به بد بودن شرایط و نشان دادن مشکلات در همین نمایش‌ها و فیلم‌های بسیاری که امروز تولید می‌شود، فقط حال مخاطب را بد می‌کند. بنابراین من معتقدم که در اثر هنری باید کنشگر باشیم نه منفعل و در عین انتقاد کردن باید به راه حل‌ها هم فکر کرد و دست کم، بلند بلند فکر کنیم. این نمایش نیز در همین راستا حرکت می‌کند که ایده‌ای را برای مخاطبش مطرح کند.

برخی شاید تصور کنند که مشکل اصلی جامعه ما مشکل اقتصادی است اما من فکر می‌کنم مشکل ما نه اقتصادی بلکه فرهنگی است و اگر در جنبه‌های مختلف زندگی برای ما معضلات و پیچیدگی‌هایی ایجاد شده است در بسیاری موارد به دلیل رشد نیافتن فرهنگ است. به طور مثال؛ خودخواهی مسئله اول ماست و هر کسی سعی می‌کند در راستای منافع شخصی خودش حرکت کند. در چنین شرایطی هر کس می‌خواهد در هر جر و بحثی به هر قیمتی برنده باشد حتی به قیمت لگدمال کردن شخصیت طرف مقابل و این نوع بازندگی است که جهان امروز به آن مبتلاست و این خودخواهی‌ها در بین بخشی از مردم ما نیز جریان دارد و این نمایش نیز در نقد این نگاه است.

فکر می‌کنید در شرایط تئاتر امروز ایران چه فرصت‌هایی